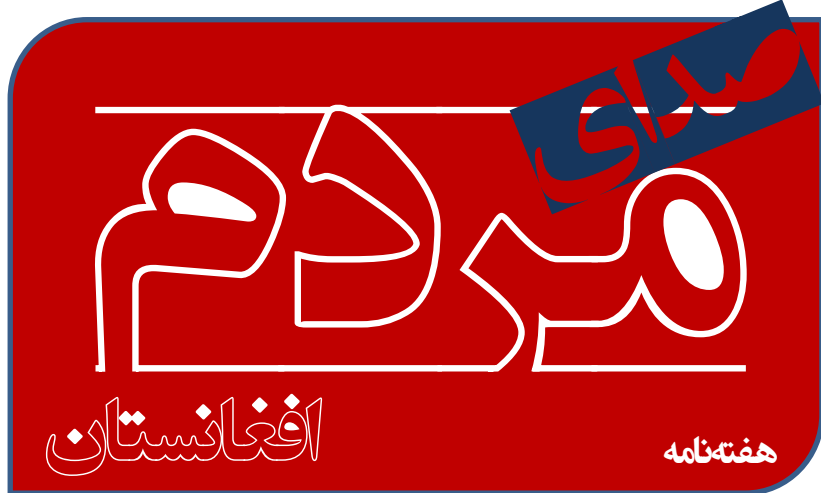


رئیس جمهور روسیه نسبت به قطع روابط دو جانبه میان مسکو و واشنگتن ابراز تأسف کرد و گفت، در این مسئله تقصیر مسکو نیست. به نقل از خبرگزاری آنادولو، ولادیمیر پوتین در نشست "مجمع اقتصادی شرق" که در این کشور در حال برگزاری است گفت: متأسفانه روابط ما متوقف شده است و من معتقدم که ما مقصر این مسئله نبوده‌ایم.

پوتین خاطرنشان کرد، بهبود در روابط دو کشور زمانی رخ خواهد داد که امریکا به منافع روسیه احترام بگذارد. وی در این باره تشریح کرد: واشنگتن با توجیه "تهدید" هسته بی ایران از توافق سیستم دفاعی ضد موشکی خارج شد و ساخت سیستم خود را آغاز کرد. با این حال اکنون که این "تهدید" از بین رفته امریکایی‌ها به گونه‌ی رفتار می‌کنند که انگار همه چیز را فراموش کرده‌اند و به ساخت سیستم ضد موشکی خود ادامه می‌دهند. پوتین ادامه داد: اگر همتایان ما از زاریه‌ی دیگری یعنی احترام به منافع متقابل، به این مسئله نگاه کنند، آن موقع است که روابط ما می‌تواند به طور کلی تغییر کند.

رئیس جمهور روسیه همچنین به دهه‌ی ۱۹۹۰ و زمانی اشاره کرد که روسیه روند تغییرات دموکراتیک، اجتماعی و اقتصادی خود را آغاز کرد. وی در این باره گفت: در آن زمان ما سنگ بنای دموکراسی و بازار توسعه را در کشور نهادیم و من معتقدم با تمام دشواری‌ها و مشکلات، نسلی از قانونگذاران هنوز هم می‌توانند این عرصه را کامل کنند. قطع امیدوار بودیم که گشایش ما واکنشی مشابه را از سوی طرف‌های مقابل ما برانگیزد که این مسئله تحقق نیافت.



## بیش از ۷۰ درصد کارمندان وزارت مخابرات غیر مسلکی‌اند

مستولان وزارت مخابرات و فناوری اطلاعات می‌گویند که بیشتر از ۷۰ درصد کارمندان این وزارت در حوزه مخابرات و فناوری تخصص ندارند و اکثرشان فارغ‌التحصیل هستند.

یاسین صمیم، سخنگوی وزارت مخابرات و فناوری اطلاعات می‌گوید، بر بنیاد بررسی‌های تازه بیشتر کارمندان این وزارت تحصیلات عالی نداشته و اکثرشان هیچ آگاهی‌یی از فناوری مخابراتی ندارند.

به گفته آقای صمیم، بیشتر کارمندان غیرمسلکی یادگار حکومت پیشین‌اند و "حکومت وحدت ملی" تلاش می‌کند تا به جای این افراد، جوانانی را استخدام کند که در مخابرات و فناوری تخصص داشته باشند.

سخنگوی وزارت مخابرات و فناوری اطلاعات وجود افراد غیرمتخصص را چالش بزرگی در راستای تطبیق و تحقق برنامه‌های این وزارت می‌داند.

هادی میران، آگاه امور اداری می‌گوید، معضل غیرمسلکی‌بودن کارمندان تنها به وزارت مخابرات محدود نمی‌شود و بیشتر وزارتخانه‌های کشور با این چالش روبه‌رو اند.

به گفته آقای میران، بیشتر کارمندان ادارت دولتی، بر پایه‌ی روابط و ارتباطات استخدام شده‌اند و این موضوع خود سبب بروز فساد مالی و اداری در دستگاه دولت شده است.

## بیش از ۱۰ میلیون نفر در کشور بی‌سواد اند

وزارت معارف اعلام کرد که بیش از ۱۰ میلیون نفر که حدود ۶۰ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، بی‌سواد هستند و مقابله این پدیده مسئولیت پذیری همه‌ی شهروندان به ویژه دولت افغانستان را می‌طلبد.

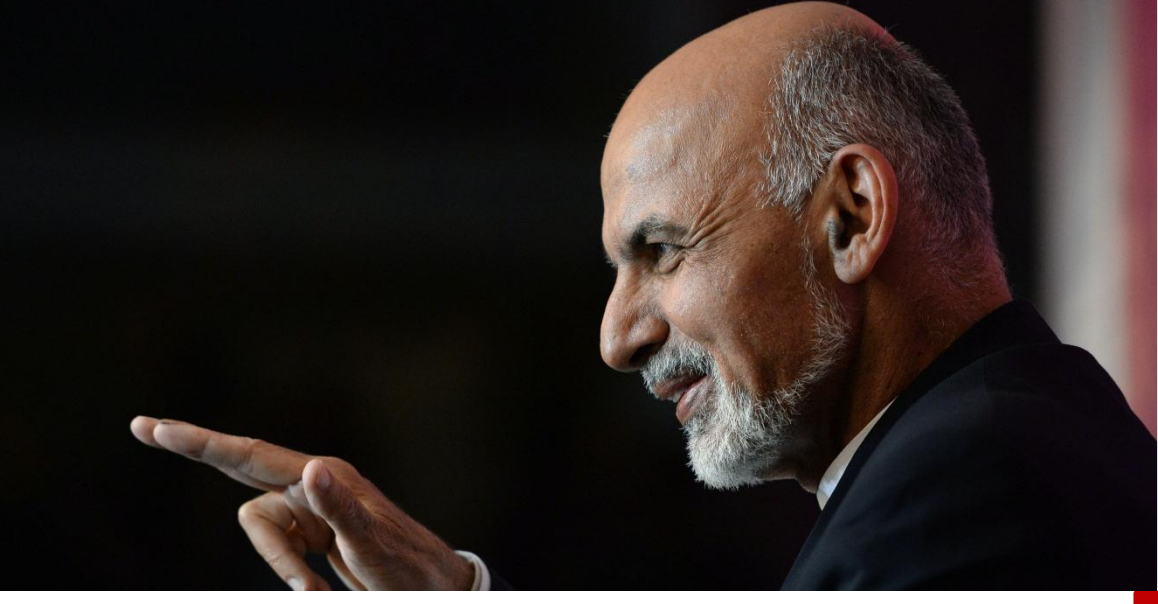
اسدالله حنیف بلخی، وزیر معارف در مراسم بزرگداشت از این روز در کابل گفت، با آنکه برنامه‌ی سوادآموزی وزارت معارف افغانستان حدود ۶ میلیون نفر را تحت پوشش قرار داده و یک میلیون نفر دیگر در آموزشگاه‌های سوادآموزی این وزارت درس می‌خوانند، اما ریشه‌کن کردن بی‌سوادی به تلاش‌های بیشتری نیاز دارد.

او خاطرنشان کرد که مبارزه با بی‌سوادی هم از نگاه دینی و هم از نگاه ملی وظیفه‌ی تمامی مردم افغانستان به ویژه دولت است و باید در این راستا اقداماتی صورت گیرد.

سردار محمد رحیمی، معاون سوادآموزی وزارت معارف نیز گفت: تلاش زیادی در راستای مبارزه با بی‌سوادی راه اندازی شده و تا زمانی که این موضوع به یک مسئولیت دینی و ملی تبدیل نشود، ریشه‌کن کردن بی‌سوادی امکان‌پذیر نخواهد بود.

۱۷ سنبله روز جهانی سواد است و در افغانستان از ۱۰ الی ۱۷ این ماه به نام هفته‌ی مبارزه با بی‌سوادی نام گذاشته شده است.

# مدیریت غنی همه چیز را به باد خواهد داد



گه — بارز بهمن

اشرف غنی از آغاز روزهایی که وارد سیاست افغانستان شد، مرد پرحاشیه و جنجالی بوده و روش مدیریتی او همواره با انتقادهایی همراه است. او فرد تمامیت‌خواه، یک‌دنده و مستبد است و سعی می‌کند تمام کارها را خودش مدیریت کند. غنی به همه مشکوک است و نسبت به دانش و توانایی دیگران بی‌باور. او فکر می‌کند که اگر به فلان و بهمان پروژه اندکی بی‌توجهی کند و فلان و بهمان برنامه‌ی بدون نظارت او راه بی‌افتد، حتمن ناقص و دم‌بریده است و باید فورن توقف داده شود. با این حال، هیچ یک از برنامه‌ها، پلان‌ها و پروژه‌های اشرف غنی یا زیر نظارت او سالم و کامل و بی‌عیب و نقص عملی نشده و موج گسترده‌ی از انتقادهای او را به دنبال داشته است.

## بخش چهارم توغل

# درنگی بر جنبش عدالت خواهی روشنایی



میدان وردک و... که تمام این افراد، افراد ملکی بوده‌اند. در روز دوم اسد، درد تبعیض و حذف آن جوانان را بر مبنای داعیه‌ی مشترک در کنار هم قرار داده بود و پس از وقوع آن فاجعه‌ی اندوه‌بار، در تهیه‌ی شهادی جنبش روشنایی در کنار هم به خاک سپرد. شاید آن‌ها هیچ کدام همدیگر را بر مبنای روابط خانوادگی، طایفوی، قومی، قبیله‌ی و انواع گرایش‌های دیگر نمی‌شناختند، اما مصاب بودن همه به یک درد (درد فرق، درد تحقیر، درد تبعیض، درد تحریم و...) آنان را در واپسین روز حیات و خفتن تا ابدیت در کنار هم قرار داد. در این گونه جوامع زبان حذف و تبعیض، انحصار و خودکامگی نیز زبان مشترک تاریخ زندگی استبداد را به خود اختصاص می‌دهد. صفحه‌ی ۳

## بخش ششم آزاد

# سرشت حاکمیت خودکامه و سرنوشت مردم



تباری هدف گرفته و همانند صیاد و یا جلاذ بی‌رحم از نشستن تیر و یا خنجر به قلب هم‌نوعش احساس شادی و لذت می‌نماید. تاریخ سده‌های اخیر کشور ما سراسر با این آب و عرق تحریر گردیده و این موج بر سراسر زندگی هموطنان ما نیروی غالب بوده و اکثریت قاطع ملیت‌ها و اقوام تحت سلطه به عنوان انسان مغلوب هدف این عصبیت دوران توحش قرار گرفته است. عبدالرحمان به اتکای مولوی‌های دربارش برای نابودی و سرکوب اکثر ملیت‌ها و اقوام از این شیوه بهره می‌گرفت. نادرخان با جمعیت‌العلمای با استفاده از این ابزار، نیم قرن بر این سرزمین حاکمیت کرد، تره کی و امین با نام سوسیالیزم از این ابزار پولیگون‌ها آباد کرد. صفحه‌ی ۳



گپ مردم



## همه چیز در خدمت قومی سازی

بهمن

این روزها با نگاهی به شبکه‌های اجتماعی، بویژه فیسبوک که در افغانستان از محبوبیت بالایی برخوردار است، می‌توان به سادگی پی برد که قومی‌سازی رویدادهای سیاسی چقدر با سرعت غیرقابل‌باور در حال بازتولید شدن است.

افغانستان کشور رویدادهای تازه است و هر حادثه‌یی هم به نحوی بخشی از جامعه‌ی روشنفکری را به واکنش وادار می‌کند. اما بیشتر این واکنش‌ها بار و محتوای قومی دارد و با اندکی دقت می‌توان پی برد که چه کسانی پشت فلان حساب کاربری فیسبوک نشسته و در دل و دماغ‌شان چه می‌گذرد.

از مدتی بدین سو که موضوع به خاک‌سپاری دوباره‌ی امیر حبیب‌الله کلکانی در شبکه‌های اجتماعی داغ است، به روشنی دیده می‌شود که شکاف بزرگی در جامعه‌ی روشنفکر افغانستان وارد شده و این فاصله با گذشت هر روز به گونه‌ی نگران‌کننده در حال افزایش است.

اکثریت روشنفکران تاجیک‌تبار - حتی همان‌هایی که خود را چپ و باورمند به اندیشه‌های فرانسوی‌نالیستی می‌دانند - یا رک‌وراست به دفاع از حبیب‌الله کلکانی پرداختند/می‌پردازند یا در لفافه و غیرمستقیم پشتیبانی‌شان را از او بیان کردند/می‌کنند.

در صف روشنفکران پشتون نیز وضعیت به همین منوال است، اما برعکس. اکثریت مطلق کاربران فیسبوک پشتون‌تبار با "دزد" و "رهزن" و "بچه‌ی سقو" خواندن حبیب‌الله کلکانی به او توهین کرده و اقدام جوانان تاجیک برای به‌خاک‌سپاری دوباره امیر حبیب‌الله کلکانی را با تمسخر به نقد کشیدند/می‌کشند.

روشنفکران ازبک در آغاز با سکوت به این نقدزنی‌ها می‌دیدند، اما پس‌اتر که روشن شد حبیب‌الله کلکانی و یارانش در تپه‌ی شهرآرای کابل (جایی که ازبیک‌های افغانستان مدعی اند از آبداه‌های تاریخی مربوط به قوم آنان است) دفن خواهد شد، آنان نیز به کارزار ضد کلکانی پیوستند و عبدالرشید دوستم، معاون نخست اشرف غنی شخصاً به تپه شهرآرا رفت تا مانع به‌خاک‌سپاری حبیب‌الله کلکانی در این تپه شود، که در نهایت مجبور شد از مقاومت دست برداشته و اجازه‌ی این کار را به هواداران کلکانی بدهد.

حالا که حبیب‌الله و یارانش در شهرآرا دفن شده اند، هنوز هم کارزار نقد و نقدزنی‌ها ادامه دارد و یکی علیه دیگری دندان تیز می‌کند.

این که حبیب‌الله کلکانی چه گرایشی داشت و با اصلاحات امانی چه کرد؟ یا امان‌الله خان کی بود و چه اشتباهاتی مرتکب شد، موضوع این نوشته نیست؛ اما آنچه با گذشت هر روز نگران‌کننده‌تر می‌شود موج روبه‌گسترش قومی‌سازی رویدادهای سیاسی است که به شکاف‌های قومی موجود در افغانستان هرچه بیشتر می‌افزاید.

این کار آگاهانه از سوی شماری از حلقه‌های قدرتمند حکومتی نیز دامن زده می‌شود و روشنفکران قومی نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به خدمت این حلقه‌ها درآمده اند و تنور گرم قوم‌بازی‌ها را بیشتر از پیش داغ نگه داشته اند.

از همه بدتر این که سرکرده‌گان یک قوم تلاش می‌کنند از تنش‌ها میان دو قوم دیگر به سود خود بهره‌برداری کنند و به این ترتیب، نه تنها که خواهان کاهش شکاف‌های قومی نیستند، بلکه به سهم خود به درگیری‌های تباری بیشتر دامن می‌زنند.

یکی از نقاط ضعف افغانستان تنوع قومی آن است؛ مسئله‌یی که همواره زمینه‌ساز دخالت عوامل بیرونی شده و بحران مزمن این مرزوبوم را طولانی و پیچیده کرده است.

# مدیریت غنی همه چیز را به باد خواهد داد

حکومت‌داری‌اش است که کافی جنجالی شده و اعتراض‌های زیادی را چه در میان دولت و چه بیرون از دولت به دنبال داشته است.

نخستین جرقه‌ی جدی انتقاد از کارکردهای اشرف غنی در درون حکومت را عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی زد، او با صراحت تمام غنی را آدم بی‌حوصله خواند و با اشاره به این که برای شنیدن حرف‌های دیگران وقت ندارد، تأکید کرد، فردی که حوصله‌ی جروب‌چت را ندارد، شایستگی ریاست جمهوری را هم ندارد.

به دنبال آقای عبدالله عبدالله، عبدالرشید دوستم، معاون نخست اشرف غنی هم لب به شکایت گشود و از تمرکز قدرت به دست رئیس‌اش انتقاد کرد. او گفت، از تعیین یک ولسوال و فرمانده پولیس گرفته تا مقام‌های بالایی همه به دستور و امضای اشرف غنی انجام می‌شود، پس او چه کاره است؟

یکی از ویژگی‌های دیگر اشرف غنی پابندی بیش از حد به اصول است، به اندازه‌یی که زیردستانش از این خصوصیت او به ستوه آمده اند؛ اما جبر نان و نام مجبورشان کرده است او را تحمل کنند. این ویژگی آقای غنی که از تمامیت‌خواهی قبیله‌یی او می‌آید، در کنار خصوصیات دیگری که در بالا از آن یادآوری شد، به نارضایتی‌ها از او در میان هوادارانش بیشتر دامن زده و به شمار مشکلات مدیریتی اشرف غنی افزوده است.

تأکید بیش از حد اشرف غنی بر سروقت‌رسیدن به جلسات در عین حال که مضحک و خنده‌آور است، نشان دهنده‌ی این نگرش سیاسی خطرناک او نیز است که سعی دارد همه چیز را در محور خودش مدیریت کند. برای او مهم نیست چه مشکلات و چالش‌هایی در کشور دارد، وزیران و سایر

اشرف غنی به تازگی در دیدار با خبرنگاران خارجی در ارگ ریاست جمهوری حرف‌هایی زده است که بدون درنگ نباید از کنار آن گذشت. او از پاسخ‌دادن به این پرسش خبرنگاران که چگونه با وجود این همه مشکلات و بی‌سروسامانی در اطرافش، آرام و سرحال است، طفره رفته و گفته، آنچه او را ناراحت می‌کند، به‌موقع شروع‌نشدن جلسات است.

اشرف غنی از آغاز روزهایی که وارد سیاست افغانستان شد، مرد پرحاشیه و جنجالی بوده و روش مدیریتی او همواره با انتقادهایی همراه است. او فرد تمامیت‌خواه، یک‌دنده و مستبد است و سعی می‌کند تمام کارها را خودش مدیریت کند. غنی به همه مشکوک است و نسبت به دانش و توانایی دیگران بی‌باور. او فکر می‌کند که اگر به فلان و بهمان پروژه اندکی بی‌توجهی کند و فلان و بهمان برنامه‌یی بدون نظارت او راه بی‌افتد، حتمن ناقص و دم‌بریده است و باید فوراً توقف داده شود. با این حال، هیچ یک از برنامه‌ها، پلان‌ها و پروژه‌های اشرف غنی یا زیر نظارت او سالم و کامل و بی‌عیب و نقص عملی نشده و موج گسترده‌یی از انتقادها را به دنبال داشته است.

مبارزه‌ی گزینشی اشرف غنی با فساد، تعصب قومی در استخدام کارمندان حکومتی، تلاش برای تأمین صلح، پیشبرد جنگ علیه طالبان، دخالت در تعیین کارمندان سطح پایین حکومت و انحصار و تکروری در سیاست از کارنامه‌های او در نزدیک به دو سال

کارمندان حکومتش باید صرف ساعت در جلسات حاضر باشند تا آرامش رهبر بلامنازع حفظ شده و به حیثیت بزرگ قبیله آسیبی نرسد! این تفکر تمامیت‌خواهانه و خودمحور اشرف غنی برای افغانستان امروز که سخت به همدیگرپذیری، خویشتن‌داری و چندمحوری نیاز دارد، به شدت ویرانگر و فاجعه‌بار است.

شکی نیست که اصول و پرنسپ‌ها در هر کاری باید رعایت شود، اما تقدس قایل‌شدن به اصول نیز به همان میزانی زیان‌بار است که نادیده‌گرفتن آن. این انسان‌ها اند که اصول می‌سازند و پرنسپ‌ها را در صورتی که کارساز نباشد دگرگون می‌کنند؛ اما روش مدیریتی اشرف غنی به گونه‌یی است که گویا این اصول اند که بر ما حکومت می‌کنند و کسی نباید از آن تخطی کند.

غنی به همان اندازه‌یی که عاشق قدرت تام‌وتمام است، به اصول‌بازی و افراط در رعایت پرنسپ نیز وفادار: هرچه می‌گذرد بگذرد، اما کسی نباید اصول غنی را که خطاناپذیر است زیر پرسش ببرد. این دیگر اوج کم‌دی یک کرکتر سیاسی به نام اشرف غنی است که از شانس بد افغانستان وارد بازی کثیف سیاسی شده است.

چه چیزی تحمل‌ناپذیرتر از این است که کشور با هزاران مشکل و بدبختی گرفتار باشد، اما مهم‌ترین مسئله‌یی که رییس جمهور را ناراحت می‌کند دیررسیدن به جلسات باشد؟

باری، اشرف غنی با روش مدیریتی‌یی که در حال حاضر دارد - و امیدی نیست که تغییری در آن وارد شود - هم خودش را به باد فنا خواهد داد و هم کشوری به نام افغانستان را که همین اکنون نیز فاصله‌ی زیادی تا نابودی ندارد.

**یکی از ویژگی‌های دیگر اشرف غنی پابندی بیش از حد به اصول است، به اندازه‌یی که زیردستانش از این خصوصیت او به ستوه آمده**

**اند؛ اما جبر نان و نام مجبورشان کرده است او را تحمل کنند. این ویژگی آقای غنی که از تمامیت‌خواهی قبیله‌یی او می‌آید، در کنار**

**خصوصیات دیگری که در بالا از آن یادآوری شد، به نارضایتی‌ها از او در میان هوادارانش بیشتر دامن زده و به شمار مشکلات**

**مدیریتی اشرف غنی افزوده است.**

**تأکید بیش از حد اشرف غنی بر سروقت‌رسیدن به جلسات در عین حال که مضحک و خنده‌آور است، نشان دهنده‌ی این نگرش سیاسی**

**خطرناک او نیز است که سعی دارد همه چیز را در محور خودش مدیریت کند. برای او مهم نیست چه مشکلات و چالش‌هایی در کشور**

**وجود دارد، وزیران و سایر کارمندان حکومتش باید صرف ساعت در جلسات حاضر باشند تا آرامش رهبر بلامنازع حفظ شده و به**

**حیثیت بزرگ قبیله آسیبی نرسد!**

**این تفکر تمامیت‌خواهانه و خودمحور اشرف غنی برای افغانستان امروز که سخت به همدیگرپذیری، خویشتن‌داری و چندمحوری نیاز**

**دارد، به شدت ویرانگر و فاجعه‌بار است.**

## درنگی بر جنبش عدالت خواهی...

اما این زبان مشترک ناشی از آن درک تاریخی طبقات اعیان اجتماعی است که سسلطه، تبعیض و حذف را یگانه راهکار ادامه‌ی حاکمیت‌شان تلقی می‌نمایند و یا به گونه‌ی دیگر می‌توان گفت استبداد و خودکامگی، با حذف و تبعیض، انحصار و مطلق‌گرایی پیوند تاریخی دارد.

در پایان آن لیست تراژیدیک آمده است، ۵ جسد بدون هویت، ۷ پای، ۲ کله که اصلن شناسایی نگردیده است. این پارچه‌های ناشناخته‌ی بدن انسان بی‌پناه که با بقایای استخوان، پوست، گوشت و مغز به جا مانده از اجساد شهدای گمنام دیگر که به گونه‌ی دسته جمعی در محوطه‌ی مصلاهی شهید وحدت ملی درون یک گور آرمیده‌اند، یقینن ممثل هویت جمعی نسل محرومان است که سکونت‌گاه اصلی‌شان همانا زندان طبیعی و یا زندان سیاسی کنونی (هزاره‌جات) است، در جریان یک سده‌ی اخیر که توسعه و انکشاف به سراغ دیگر ولایات و اما با کمیت نامتوازن رفته است، این جغرافیای فراموش شده، گاهی با سرک حلقوی تتاب پیچ گردیده و زمانی دیگر با پروژه‌های عام المنفعه و انکشافی و اما در این روزها اطراف آن را با سیم برق دیوار برقی می‌کشند، که نباید دیگر هرگز روشنایی در آن تاریخ آباد رخنه نماید.

از سوی دیگر به چهره‌ی اعیان بر سر اقتدار، و یا اگر به زندان‌بانان این جغرافیا که اعضای شورای امنیت ملی بهترین ممثل آن است، دیده

شود، به وضوح دیده میشود که هم پیمانان بر سر اقتدار نیز یک حلقه‌ی با هم تنیده‌ی است که از ساختار فرهنگی و هویت‌های تباری اعیان کشور، گویا نمایندگی می‌نمایند، اگر شهیدان را درد مشترک در کنار هم در یک گور دسته جمعی قرار داده اینان را منافع مشترک که هر کدام به شکلی از اشکال از این غنیمت جمعی سهم می‌برند، در یک هم‌سویی غیرانسانی قرار داده است. در این مورد لازم است از یک خاطره یاد نمایم:

روزی در دوران وزارت آقای وردک به ریاست تدریسات ثانوی رفتم. آن ریاست به جای آنکه یک اداره‌ی ملی باشد، دقیقن یک وردک بازار کامل عیار بود. در این اداره حتا وردکی‌های آنچنان ناقص‌العضو و پولیورده در چوکی‌های امریت لمیده بود، که خود را روی چوکی جمع و جور هم نمی‌توانستند. به یادم آمد که روزی یکی از وزرای وردک تبار محمد ظاهر شاه سابق زیر درخواست کار یکی از مراجعین برای مأمورین زیر اداره‌اش نگاشته بود، "که وردک دی مکرر (مقرر) شی، که هزاره وی ورک شی." در افکار قوم زده کیوم (قیوم) وردک دیروز و فاروک (فاروق) وردک امروز هر دو، دو روی یک مدال قومی است. در همان زمان، انسان دیگر رنج‌دیده‌ی تاریخ این سرزمین انجینیر پیک علی از ولسوالی جاغوری ولایت غزنی پس از ۲۷ سال تحصیل زمانی که از کشور چکوسلواکیای آن عهد به کشور برگشته و برای کار در اداره‌ی دولتی مراجعه کرد، به وی گفته بود اول پوزیته

### سرشت حاکمیت خودکامه و سرنوشت...

در این مورد هرگاه رسانه‌ها نیز با آن نهادها و شخصیت‌ها هماهنگ گردد، حاکمیت به چالش مضاعف دچار گردیده و به هیچ‌ابزاری نمی‌تواند روند آگاهی‌دهی اجتماعی را جلوگیرد. بستر زمان دگراندیشی را نهادینه ساخته و خواهی‌نخواهی غرض‌جا به جایی نظام خودکامه راهکار و جاگزین مطلوب و یا معیوب را ارایه می‌نماید.

نظم حاکم، به هر اندازه به چالش دچار گردد، به قطعیت و دگم‌اندیشی بیشتر متوسل می‌گردد. در این صورت دگم‌اندیشی و مطلق‌گرایی به جای ارج‌گذاری به ارزش‌های انسانی جا باز کرده و همانند برخورد مستبدانه نظم حاکم با معترضین بامیان در سفر مورخ ۱۳۹۵/۶/۸ گویا رئیس جمهور در آن ولایت، استبداد و دگم‌اندیشی با چوب و چماق جاگزین دیالوگ و گفتگو با معترضان می‌گردد. چون نظم حاکم و جامعه از هم فاصله می‌گیرد، حکام خودکامه بر مبنای آن فاصله در شناخت واقعیت موجود در جامعه ناکام بوده و بر طرحات مبتنی بر عدم واقعیت پافشورده و در نتیجه در عرصه‌ی تطبیق با مقاومت برخورد و به جای خدمت به مردم در جدال با آن قرار می‌گیرد.

پی‌آمد آن جدال سبب می‌گردد تا طبقات محروم و اقشار پایین جامعه بیشتر از همه آسیب دیده، فقر و بی‌خانمانی

و پس از آن پیک علی (نام) تان را اصلاح و بعد برای کار در اداره مراجعه نمایند. آن نابغه‌ی شناخته شده که در جریان ۵۰ سال اخیر زندگی اش را در وضعیت فلاکت بار به سر کرده و تاکنون بر مبنای آن جرم در گوشه‌ی عزلت و فقر به سر می‌برد، نمونه‌ی زنده از هزاران انسان مربوط به ملیت‌های محروم است که با چوب تبعیض و حذف زندگی مکتت باری را سپری و تاکنون در قید حیات است.

اما این نسل دیگر همانند پیک علی تنها و یگانه نیست که کس به درک و دردش گوش فرا ندهد. او یک جامعه است، یک قوه است، که شبکه‌ی همدردان و هم درکنش علاوه بر کشور از نیوزیلند، استرالیا تا تورنتو و امریکا و لندن و پاریس در اروپا به هم گره خورده است. او اگر در اداره‌ی دولتی بر مبنای انحصار قومی قدرت حضور ندارد، اما در عرصه‌ی جهانی در خیابان‌های پنج‌قاره حضور دارد و یا اگر ارگ کابل در انحصار قدرت تباری قرار دارد و اعتراض را در میدان شهدای جنبش روشنایی به خاک و خون می‌کشاند. این صدای عدالت‌خواهی که با یک نوع نفرت عمیق از انحصار قدرت عجین گردیده، توسط هم‌نوعان او طنین صدایش از امریکا تا استرالیا و اروپا به گوش جامعه‌ی جهانی رسانیده میشود. این صدا دیگر صدای انجینیر پیک علی نیست که فقط در فضای یک روستا گوش شنونده پیدا نماید.

ادامه دارد...

به پدیده‌ی همگانی مبدل گردد. طبقات و اقشار اعیان جامعه به تقدیس حاکمیت پرداخته و زیر سایه‌ی آن به اقتصاد مافیایی و امورات نامشروع دست زده و ناآگاهانه به نظم معیاری سیستم اقتصادی و سیاسی از بنیاد آسیب می‌رساند و به گونه‌ی عمدی میدان برای برنامه‌ریزی طرحات عام‌المنفعه به نفع اقشار هم دست با نظم حاکم یکسره گردیده و سرانجام زمینه‌ی دولت-ملت‌سازی از ریشه مورد شک و تردید قرار می‌گیرد.

عقل حکم می‌نماید که اداره‌ی جامعه براساس جبر و زور، راهکار معقول برای ادامه‌ی حاکمیت نیست، اگر این الگو در گذشته در برخی از مقاطع تاریخ کاربرد داشته حداقل در عصر کنونی و انقلاب جهانی ارتباطات هرگز نمی‌تواند آن الگو قابل تطبیق باشد. توسل به آن شیوه تعارضات سیاسی و کشمکش‌های اجتماعی را در نهایت از چوکت معیارهای معمول دولت‌سازی عبور داده و به صحنه کشمکش‌های خونین و نافرجام اجتماعی می‌کشاند. اگر این منازعه را به گونه‌ی دیگر به ارزیابی گیریم، شاید در مقاطع کوتاه الگوی استفاده از جبر و زور بر محور ساختارسازی توتالیتر و قوم محور بتواند برای مدتی دوام بیاورد، ولی در دراز مدت آن الگو هیچگاه تثبیت نگردیده و به تشکیل حاکمیت سیاسی مورد اعتماد حتا برای دوام اقتدار حکام خودکامه هم تبدیل نمی‌گردد.

## امیر حبیب‌الله کلکانی از عینک شوروی پیشین

" در مورد استقرار مناسبات با رژیم حبیب‌الله کلکانی میان رهبری حزبی و دولتی اتحاد شوروی یعنی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بلشویک و کمیساری‌های امور خارجه از یک طرف و گ.پ.او (استخبارات خارجی) از جانب دیگر اختلافات نظر وجود داشت.

گ.پ.او تأکید می‌کرد که باید به اقدامات معینی در جهت استقرار روابط نورمال با حبیب‌الله متوسل شد تا این‌که از امان‌الله خان که در انظار مردم افغانستان خود را بی‌اعتبار ساخته، حمایت کرد. استخبارات خارجی شوروی ادعای مبنی بر این را که حبیب‌الله "اجنت انگلیس" است رد نموده، پیشنهاد می‌کرد، باید "حکومت بچه‌ی سقا" را به رسمیت شناخت زیرا که این امر موضع او را در "مبارزه‌اش علیه نادرخان که با امکان زیاد، اجنت انگلیس است، چون آن‌ها او را از خاک هند اجازنه داده اند، مستحکم خواهد کرد."

اما رهبری حزبی و دولتی (به ویژه کمیته‌ی مرکزی حزب و کمیساری‌های امور خارجه) به این پیشنهاد استخبارات خارجی (گ.پ.او) وقعی نگذاشته متیقن بودند که بهتر است با نادرخان پشتون سروکار داشته باشند تا با بچه‌ی سقا که یک تاجیک است.

رهبری شوروی هراس داشت که "حبیب‌الله خان با داشتن پیوندهای خونی با قبایل و اقوام ترکستان" به تجاوزگری به جانب شوروی تلاش خواهد کرد، در حالی‌که نادرخان "همچون افغان خالص (پشتون) فعالیت‌های خود را متوجه سرحدات هند خواهد ساخت."

با درنظرداشت این همه نکات، استالین بعد از ملاقات شخصی با غلام صدیق‌خان چرخ (وزیر خارجه‌ی دولت امانی) و غلام‌نبی‌خان چرخ (سفیر کبیر دولت امانی در مسکو) و مشوره با پریماکوف (دگروال ارتش سرخ) بدون اطلاع به کمیساری‌های امور خارجی و گ.پ.او شخصن و متفردن به مداخله‌ی نظامی در افغانستان تصمیم گرفت. نظر به دستور ویژه‌ی استالین به فرماندهی ارتش سرخ، دسته‌ی از شوروی‌های ملبس به پوشاک افغانی به شمال افغانستان اعزام گردیدند.

دسته‌ی پریماکوف - چرخ (که در میان‌شان فقط چند تن محدود افغان بودند) بسیار به سرعت شهرهای مزارشریف و تاشقرغان را گرفته و بعد از کشتار تعداد زیاد افغان‌های ملکی و نظامی و با واردنمودن خسارات جدی به اقتصاد و زراعت، شهر ایبک را نیز تسخیر کرد.

حکومت امیر حبیب‌الله بعد از یک هفته در مورد این تجاوز اطلاع حاصل کرد. با آگاهی از این عمل تخریبی و مداخله‌گرانه در اخیر اپریل سال ۱۹۲۹ امیر حبیب‌الله دستور تدویر جلسه‌ی وسیع مأموران ملکی و نظامی دولتش را داده و امر کرد که کاردار سفارت شوروی را جهت بررسی و روشن‌نمودن مسایل احضار کنند.

ساعت ۷ صبح روز موعود، شخص امیر به قصر گلخانه آمد. گارد شاهی در دو صف در دهلیز کاخ ایستاده بود. افسران اردو در چوکی‌ها نشسته بودند، در برابر حضار در کنج تالار در یک کوچ نرم شخص امیر حبیب‌الله نشسته بود، در مقابل او میزی بود که در روی آن اشیای بدست آمده‌ی شوروی (تفنگ، ماشیندار و زین اسب) قرار داشت. در دو طرف امیر وزرای خارجه و دربار قرار داشتند. کمی دورتر از آن‌ها پهلوی وزرا یک چوکی برای نایب سفیر شوروی (ریکس) گذاشته شده بود. داخل تالار گلخانه تاریک بود، زیرا همه‌ی پرده‌ها کشیده شده بود که مانع ورود روشنی می‌شدند. چنان‌چه وقتی ریکس کاردار سفارت شوروی به سالون قصر داخل شد، از تاریکی زیاد چیزی را ندیده کورمال کورمال پیش رفت، تا به امیر رسیده و به او سلام داد. امیر به او به چنان سختی دست داد که نایب سفیر صدای شبیه فریاد کشیده و دست‌هایش را مدتی تکان می‌داد. امیر به او گفت: "بخوان در تفنگ، ماشیندار و زین چه نوشته است؟" او ایستاده شده و به اجناس روی میز نگاه کرده پاسخ داد، که آن‌ها مارک شوروی دارند."

منبع: امیر حبیب‌الله کلکانی، مردی در حریق تاریخ، نویسنده: دکتر خلیل‌الله وداد "بارش"، تاریخ چاپ: ۱۳۷۷ ه.ش، صص ۱۴۸ و ۱۴۹



## دولت ورشکسته و دشمن تراشی‌های فرضی

## جمیله، دانشجویی که در گمنامی کشته شد

مریم مبتکر



وکیل، حتا یکی از مقامات دون رتبه) وقتی که به دفتر خویش بروند یا جایی سفر می‌نمایند، تمام راه‌ها را پیش از پیش می‌بندند و هیچ‌کسی را اجازه رفت و آمد نمی‌دهند. حصارهای آهنینی که مقامات در کابل به دور خانه‌های خود کشیده و کوچه‌ها را بند انداخته، سیمای شهر را به یک قلعه‌ی جنگی تبدیل نموده‌اند، نشان می‌دهد که دولت‌مردان می‌ترسند و بر مردم اعتماد ندارد.

رییس جمهوری هیچ‌گاه مانند رییس جمهوران دولت‌های قوی در میان مردم نرفته و از نزدیک با آن‌ها صحبت ننموده است. در سفرهای ولایتی‌اش همواره به جز لت‌وکوب خبرنگاران و فعالان مدنی دیگر دستاوردی نداشته است.

### مسئولیت‌گریزی و دشمن تراشی فرضی

از آغاز سال ۲۰۱۶ میلادی تاکنون کابل ۲۳ بار هدف حمله قرار گرفته است که تنها ۱۳ حمله‌ی آن انتحاری بوده است. در ۱ ثور ۱۳۹۵ بر محل آموزش محافظان رجال برجسته حمله شد که ۶۵ کشته برجای گذاشت. در حمله بر کاروان پولیس (دانش آموختگانی که از میدان - وردک عازم کابل بود) در نزدیک پل کمپنی کابل که در تاریخ ۱۰ سرطان به وقوع پیوست بیش از ۳۵ تن کشته شدند. در دوم اسد ۹۵ تظاهرات مسالمت‌آمیز جنبش روشنائی به خاک و خون کشانده شده و بیش از ۹۰ نفر در نتیجه‌ی آن جان‌هایشان را از دست دادند. مأموریت قاطع ناتو اعلام کرد (تلویزیون یک، شنبه ۶ سنبله ۹۵) که نیروهای امنیتی افغانستان در ازای هفت ماه سال ۲۰۱۶ م به ۵۰۰۰ کشته و ۱۵۰۰۰ زخمی رسیده است، این در حالی است که در تمام سال پار میلادی (۲۰۱۵)، تلفات این نیروها از ۵۰۰۰ تجاوز نکرده بود.

در یک گزارش دیگر، سازمان مهاجرت (UNHCR) اعلام کرد که در شش ماه نخست سال ۲۰۱۶ میلادی ۱۱۸ هزار نفر از افغانستان مهاجرت کرده که ۱۳٪ کل جمعیت کشور و ۲۰٪ کل مهاجران جهان را تشکیل می‌دهد. (تلویزیون ۱ شنبه ۶ سنبله ۹۵)

تمامی این مشکلات و حملات به دوش گروه‌های تروریستی (داعش، طالب و...) انداخته شده و دولت دشمنان افغانستان و گاهی مستقیم پاکستان را عامل اصلی آن می‌داند. دولت هیچ‌گاه مسئولیت شکست‌ها و ناتوانی خود را به عهده نگرفته و همواره تقصیر را به دوش دیگران می‌اندازد و برای خود دشمن فرضی می‌سازد تا بدین وسیله افکار عمومی را با راه‌اندازی تبلیغات و پروپاگاندا منحرف کند، چون خاصیت دولت‌های ورشکسته همین است. دولت‌های ورشکسته به جای این‌که خود را اصلاح نمایند به دشمن تراشی‌های فرضی متوسل می‌گردند.

دولت در علم سیاست به چند دسته تقسیم می‌شود. دولت قوی، ضعیف، ورشکسته و... که هرکدام کارکرد مختلف و جداگانه‌ی دارد. دولت قوی به دولتی گفته می‌شود که توانایی تام در اداره‌ی مملکت داشته باشد. چنین دولتی در عصر کنونی که مردم‌سالاری در اکثر نقاط جهان حاکم است، پاسخگوی مردم بوده و شهروندان را رکن اصلی تصمیم‌گیری شمرده و به خواسته‌های آنان احترام می‌گذارند. دولت‌ها که اقتدارشان را از مردم به دست می‌آورند تلاش می‌نمایند تا همواره فاصله میان خود و مردم را از راه‌های گونه‌گون کاهش دهد، با شهروندان صمیمی بوده و در پی جلب رضایت‌شان باشند. دولت ضعیف اما، در اداره‌ی یک کشور عملکرد و کارکرد خوبی ندارد. این دولت از آنجایی که ضعیف عمل می‌کند، با مردم و شهروندان فاصله داشته و کوشش می‌کند ضعف خود را به اشکال گوناگونی توجیه کرده و افکار عمومی را به موضوعات دیگر مشغول نماید. در این گونه دولت‌ها حکام به جای آن‌که ضعف خود را جبران کنند و در پی برطرف کردن کاستی‌هایش باشد، تلاش دارند تا افکار عمومی را به مسایل فرعی متوجه و منحرف نمایند.

دولت ورشکسته، بدترین نوع دولت‌هاست. این دولت کمترین اداره را در دولت‌داری داشته و از نازل‌ترین اقتدار سیاسی برخوردار است، به همین دلیل زمامداران و حاکمان چنین دولت‌ها از مردم می‌ترسند و نسبت به شهروندان بدگمان بوده و می‌پندارند که اگر به مردم مجال و فرصت دهند، شاید آن‌ها او را از قدرت کنار زنند. در چنین دولتی، حاکمان همواره تلاش می‌کنند مردم را فریب دهند، به آنان دروغ بگویند، پنهان کاری نمایند، و... حاکمان در چنین دولتی از مسئولیت شانه خالی کرده و به جای انجام مسئولیت‌ها، دیگران را ملامت می‌نمایند، به قول معروف برف بام خویش را بر بام دیگران می‌اندازند. در پی دشمن تراشی‌های فرضی بوده و هیچ‌گاه به کاستی‌ها و بی‌کفایتی‌های خود اعتراف نمی‌کنند. در دولت ورشکسته روابط همه شخصی‌اند، تعصب، خویش‌خوری، خودخواهی، انحصار قدرت، قبیله، تبار، سمت و سو و... موج می‌زند. حاکمان در این نوع حکومت‌ها تلاش می‌کنند که همواره به نفع شخصی خویش ثروت‌اندوزی نمایند و قدرت را بیشتر در دست خود بگیرند.

نمونه‌هایی از این دولت در دنیای امروز زیاد نیست، اما افغانستان از بارزترین مصداق دولت ورشکسته است. زیرا تمامی مشخصاتی که در دولت ورشکسته وجود دارد، دولت افغانستان از آن را برخوردار می‌باشد.

### انحصار قدرت

زمامداران افغانستان به‌ویژه رییس جمهور غنی از آغاز تشکیل

دولت ورشکسته، بدترین نوع دولت‌هاست. این دولت کمترین اداره را در دولت‌داری داشته و از

نازل‌ترین اقتدار سیاسی برخوردار است، به همین دلیل زمامداران و حاکمان چنین دولت‌ها از مردم می‌ترسند و نسبت به شهروندان بدگمان بوده و می‌پندارند که اگر به مردم مجال و فرصت دهند، شاید آن‌ها او را از قدرت کنار زنند. در چنین دولتی، حاکمان همواره تلاش می‌کنند مردم را فریب دهند، به آنان دروغ بگویند، پنهان کاری نمایند، و... حاکمان در چنین دولتی از مسئولیت شانه خالی کرده و به جای انجام مسئولیت‌ها، دیگران را ملامت می‌نمایند، به قول معروف برف بام خویش را بر بام دیگران می‌اندازند. در پی دشمن تراشی‌های فرضی بوده و هیچ‌گاه به کاستی‌ها و بی‌کفایتی‌های خود اعتراف نمی‌کنند. در دولت ورشکسته روابط همه شخصی‌اند، تعصب، خویش‌خوری، خودخواهی، انحصار قدرت، قبیله، تبار، سمت و سو و... موج می‌زند. حاکمان در این نوع حکومت‌ها تلاش می‌کنند که همواره به نفع شخصی خویش ثروت‌اندوزی نمایند و قدرت را بیشتر در دست خود بگیرند.

یکی از افرادی که در حمله‌ی دانشگاه آمریکایی افغانستان کشته شد، جمیله بود. جمیله دختر جوانی که در دوره‌ی تحصیلی در دانشگاه کابل هم صنفی‌ام بود و همزمان در دانشگاه آمریکایی اقتصاد می‌خواند. در بین کشته شده‌های حمله بر دانشگاه آمریکایی تنها یک دختر بود که در هیچ رسانه‌ی از او نام برده نشد. تمامی خبرهای مربوط به حمله‌ی دانشگاه را دنبال کردم و همه گفتند هویت بانویی که در این حمله جان‌ش را از دست داده است کشف نشده و از سوی خانواده‌ی او نیز تاکنون چیزی به رسانه‌ها گفته نشده است. حتا هم صنفی‌های‌هاش در دانشگاه آمریکایی نیز هیچ چیزی در مورد او به رسانه‌ها نگفته بودند.

خبر مرگ جمیله را از زبان یکی از هم‌صنفانم شنیدم. وی پس از حمله بر دانشگاه به جستجو پرداخته و سرانجام با برادر جمیله در تماس می‌شود تا از جمیله خبر بگیرد و این‌گونه در مورد مرگ جمیله آگاه می‌شود. پس از این که کارت ختم جمیله به دست ما رسید با کمال تعجب دیدم نه نامی و نه عکسی از وی در کارت ختم وجود داشت. در کارت ختم به جای نام جمیله، از پدرش اسم برده شده بود در حالی که پدر او دو سال پیش فوت کرده بود. در میان این همه اتفاق چیزی که به وضوح قابل مشاهده است ننگ داشتن فرزند دختر است که از شروع تاریخ آفرینش دنیا تا کنون ادامه داشته است. این سنت اشتباه رفته رفته و حالا به یک رسم و فرهنگ مبدل گشته است. اما این رسم در جامعه‌ی افغانستان که حتا روشنفکرترین افرادش هنوز از غل و زنجیر تبعیض و تعصب آزاد نشده‌اند همچنان به قوت خودش باقی مانده است.

تبعیض و تعصب باعث شد در قلب پایتخت عده‌ی افراد خونگرم فرخنده را به آتش بکشند، بر صورت بانوی دیگری در روز روشن اسید پاشیده شد، جسد سوخته‌ی زهرا که توسط شوهرش سوختانده شده بود، پس از یک ماه تحصن دفن شد. گرچه دولت پس از تمام این حوادث وعده‌های زیادی به مردم و متضرران این حوادث می‌دهد ولی خیلی بید می‌داند که حتا یکی از این وعده‌ها جامه‌ی عمل بیوشد.

با بررسی این حوادث و وقایع بیشتر به این نتیجه می‌رسیم که خودسانسوری بانوان نقش بیشتری در به وقوع پیوستن این گونه وقایع داشته است. وقایع ثبت‌شده در حقوق بشر و نهادهای ذریبط خیلی کمتر از تمامی خشونت‌هایی است که در کشور علیه زنان صورت می‌گیرد. بیشتر بانوان پس از این‌که مورد خشونت و حتا تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، ترجیح می‌دهند برای حفظ آبروی خود و خانواده‌ی‌شان سکوت اختیار کنند. دخترانی نیز مانند جمیله گمنام زندگی می‌کنند و گمنام می‌میرند. هویت نداشتن کسی که در حمله‌ی انتحاری که در یک محل پر رفت‌وآمد صورت می‌گیرد شاید قابل توجیه باشد، اما این که دانشجویی یک نهاد معتبر تحصیلی در کشور وقتی پس از کشته شدن بدون هیچ هویتی دفن می‌شود، غیر قابل باور است.

جمیله یکی از کسانی بود که همزمان در دو دانشگاه درس می‌خواند و هدفش این بود تا در آینده بتواند تجارت شخصی داشته باشد. وی به این باور بود که با به‌راه‌انداختن تجارت شخصی می‌تواند زمینه‌ی خودکفایی برای خودش و چند بانوی دیگر را فراهم کند، ولی برای این‌کار او فقط درس خواند. هیچ‌گاه در اجتماع حاضر نشد، بخاطر حفظ نام خانوادگی و خانواده‌اش گمنام زندگی کرد و سرانجام گمنام جان‌ش را از دست داد و اینگونه از صفحه‌ی روزگار محو شد. گفته می‌توانیم تا زمانی که خود زنان از حق‌شان آگاهی پیدا نکنند بدون شک نمی‌توان تبعیض جنسیتی را از این کشور ریشه کن کرد، چنان که عالمی می‌گوید: "یک مرد تا زمانی می‌تواند بیش از یک زن کند که زنی حاضر بشود تا زن دوم کسی شود."